



زیاد عبادت کردن به نماز و روزه بسیار نیست، بلکه به تفکر است

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: تفکر، فضیلتی بزرگ است که خیر دنیا و آخرت در گرو آن است و در زمره برترین عبادات شمرده می‌شود

آیت الله مظاهری در درس اخلاق خود گفت: تفکر، فضیلتی بزرگ است که خیر دنیا و آخرت در گرو آن است و در زمره برترین عبادات شمرده می‌شود

به گزارش خبرگزاری مهر، مطلبی از دروس اخلاق آیت الله مظاهری برای علاقه مندان در پی می‌آید.

۱ - مبدأ تفکر

تفکر، فضیلتی بزرگ است که خیر دنیا و آخرت در گرو آن است و در زمره برترین عبادات شمرده می‌شود تا آنجا که روایت شده است:

«تفکر ساعة خیر من عبادة سبعة سنة» [۱] يك ساعت اندیشیدن، بهتر از هفتاد سال عبادت است.

پیش از بیان فضیلت تفکر و مطالب مربوط به آن، شایسته است به تبیین مبدأ فکر بپردازیم و این تبیین برای این‌گونه مباحث، بسیار سودمند و مفید است، زیرا در آن، معنای قلب، نفس و روح روشن می‌گردد و بدیهی است که چنین مباحثی منوط به توضیح این‌گونه معانی است. همچنین شایان ذکر است که این معانی تنها از نظر قرآن و روایات تبیین می‌گردد و نه از نظر فلسفه و عرفان، زیرا منظر بحث ما این نیست، گرچه در پاره‌ای موارد، نقطه‌نظرهای عرفانی و فلسفی نیز مطرح می‌شود، اما مبنای بحث ما چنین نیست و تنها از باب شمول بحث، اشاره‌ای گذرا به آنها می‌کنیم.

۲- ترکیب وجودی انسان از ماده و روح

انسان آمیزه‌ای از دو جنبه و دو بعد است: بعد ملکوتی و بعد ناسوتی. به عبارت دیگر، انسان بعدی روحانی و بعدی مادی دارد. دلایل مرکب بودن انسان، بسیار است، از جمله:

الف) گنجینه معلومات و دانش انسان، علی‌رغم دگرگونی دایمی او از نظر مادی، حفظ می‌شود. چه بسا که آدمی مطلبی را در جوانی آموخته و در زمان پیری از آن استفاده می‌کند، با وجود آنکه وی از بعد مادی تغییرات کلی و مکرری کرده است. بدین ترتیب آشکار می‌شود که بعد مادی انسان، ظرف معلومات و خزانه دانش او نیست.

ب) تشخیص انسان از آغاز تا پایان عمر، علی‌رغم بیش از ده بار دگرگونی در بعد مادی محفوظ می‌ماند.

ج) در درون آدمی وجودی نهفته است که اعضاء و اندام بدن را به کار می‌گیرد و می‌گوید: با مغز می‌اندیشم، با قلب احساس می‌کنم، با چشم می‌بینم و با گوش می‌شنوم و ... [پس آن موجود نهانی، چیزی غیر از آن اعضاء و جوارح است، که همان بعد روحانی انسان است].

اما دلیل بهتر و برتر دیگری نیز وجود دارد که گواه مرکب بودن انسان و مایه‌ی اطمینان قلب است و آن فرموده خداوند متعال است که فرمود:

(الذي احسن كل شيء خلقه و بدا الخلق الانسان من طين. ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين. ثم سوّه و نفخ فيه من روحه و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلاً ما تشكرون) [۲]

او کسی است که هر چیز را به نیکوترین شکل آفرید و انسان را نخست از خاک پدید آورد. سپس نژاد او را در آب بی‌مقدار قرار داد. سپس او را بیاراست و از روح خود در او دمید. و به شما، گوش و چشم و قلب داد، اما سپاسگزاران اندکند.

و می‌فرماید:

(فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين) [۳] پس چون آن عنصر را معتدل بيارايم و در آن از روح خویش بدمم، همه بر او سجده کنند.

و نیز فرمود: (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين. ثمّ جعلناه نطفه في قرار مكين ثمّ خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فكسونا العظام لحماً ثمّ انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين) [۴]

و همانا ما آدمي را از گل آفریدیم. آنگاه او را نطفه گردانیدیم و در جای استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را خون بسته و خون بسته را گوشت پاره و گوشت پاره را استخوان کردیم و آن استخوان را گوشت پوشانیدیم، سپس آفریده‌ای دیگر پدید آوردیم، آفرین بر خداوند که بهترین آفرینندگان است.

و نیز فرمود: (و يسئلونك عن الرّوح من امر ربّي و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً) [۵] ای رسول از تو درباره روح می‌پرسند. بگو از امر پروردگار من است و از علم، جز اندکی به شما ندادند.

۳ - کیفیت ترکیب انسان

کیفیت و چگونگی ترکیب انسان، همانند حقیقت او، از جمله مبهمات و اسرار ناگشوده است که کسی جز خدای متعال از آن آگاه نیست. و شاید معنای این سخن حق تعالی (قل الرّوح من امر ربّي) آن باشد که انسان قادر به درک حقیقت روح نیست و قرینه‌ای که گواه بر این معنی است، ادامه آیه است که می‌فرماید (و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً) (به طور کلی جملگی بر آنند که حقیقت روح و چگونگی ترکیب آن، از مبهمات است).

پس اگر گفته شود، روح، ناطق است، «ناطق» فصلی است از جمله ی مشهورات و يك صفت حقیقی نیست و نیز نمی‌توان گفت که ترکیب آن از نوع ترکیب تدبیری است و بعد مادی انسان، خاستگاه تکامل او بوده است، بلکه می‌توان گفت که بعد مادی انسان، ابزار و وسیله‌ای برای اوست. او با مغز می‌اندیشد، با قلب می‌فهمد، با قوه ی خیال تخیل می‌کند و با قوه ی وهم گمان می‌برد. با چشم می‌بیند، با گوش می‌شنود، با زبان سخن می‌گوید و ... از این رو مشهور آن است که روح با توجه به وحدت آن، شامل تمام قوای آدمی است و در قرآن با نامهای مختلف از آن یاد شده است.

نامهای روح در قرآن

الف) نفس ملهمه

خداوند می‌فرماید: (و نفس و ما سوّیها فالحمها فجورها و تقویها) [۶] سوگند به نفس و آن که او را به کمال آفرید و به او شر و خیر را الهام کرد.

شاید خداوند از آن جهت نفس را «ملهمه» نامیده است که بدون تعلیم و فراگیری، فضایل و رذایل را در می‌یابد و می‌شناسد. نفس، آنچه را که فضیلت است، نظیر عفت و شجاعت را با علم حضوری درک می‌کند و در می‌یابد و به زشتی و ناپسندی آنچه رذیله و ناپسند است، نیز با علم حضوری پی می‌برد. که البته در آغاز کتاب در این باره مطالبی بیان گردید.

ب) نفس لوّامه

خداوند متعال می‌فرماید: (لا اقسام بیوم القيامة و لا اقسام بالنفس اللّوامة) [۷] سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس لوامه و سرزنشگر.

شاید دلیل این نامگذاری آن باشد که نفس، صاحب خویش را پس از آلودن به کار زشت، سرزنش می‌کند و ملامت نفس، پس از ارتکاب عمل زشت است، وگرنه پیش از آن، آدمی را باز می‌دارد و نهی می‌کند. چنانچه قبل از انجام دادن کار نیک، نفس، انسان را ترغیب می‌کند و پس از آن، آدمی را تحسین می‌نماید و از این جهت می‌توان نفس را «محسّنه» نامید.

ج) فطرت

(فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون) [۸]

آپس تو روی به سوی دین پاکیزه بیاور و از دین خدا پیروی کن که خلق را بر آن فطرت آفریده است. هیچ تغییری در آفرینش خدا نیست، این است آیین استوار، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

خداوند از آن‌رو، «فطرت» را به این نام خوانده است که فطرت از نظر لغت به معنای صدای آرام و آهسته و الهام‌بخش است. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: (و نفس و ما سَوَّيْهَا فَالْهَمْهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوِيْهَا) [۹] سوگند به نفس و آن که او را به کمال آفرید. و به او شر و خیر را الهام کرد.

راغب در مفردات می‌نویسد:

«... فطرت الهی، آن توانایی شناخت ایمان است که در وجود آدمی نهاده شده است و در این آیه مورد اشاره قرار گرفته است: (و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنَّ الله) (و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنان را آفریده، البته می‌گویند خدا.)»

(د) روح

خداوند متعال می‌فرماید: (و يسْئَلونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) [۱۰] از تو درباره روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است.

روح از آن جهت بدین نام خوانده شده که لطیفه‌ای ربانی است و تقدیر بدن انسان به عهده ی اوست، گویی روح الهی است که در انسان دمیده شده است.

چنان که خداوند می‌فرماید:

(... وَ نَفْخَتْ فِيْهِ مِنْ رُّوحِي ...) [۱۱] ... و در آن از روح خویش بدمم ...

(هـ) عقل

خداوند متعال می‌فرماید:

(كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) [۱۲] خداوند این چنین آیاتش را برای شما بیان می‌کند، باشد که تعقل کنید.

عبارت «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» در قرآن بارها تکرار شده است و دلالت بر آن دارد که تعقل و اندیشیدن، محبوب خداوند است و از آیات مشابه فهمیده می‌شود که یکی از علل غایبی نزول قرآن، تعقل است. در این مورد. برخی از آیات، نقل خواهد شد.

در قرآن، کسی که تعقل نمی‌کند، پس‌تر از چارپایان و آلوده به پلیدی دانسته شده است چنان که می‌فرماید:

(إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) [۱۳] همانا بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد گنگ و کرم هستند که اندیشه نمی‌کنند. (... وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) [۱۴] ... و [خداوند] پلیدی را برای مردمی که نمی‌اندیشند قرار داد.

و بالاخره از زبان اهل دوزخ چنین می‌گوید:

(و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير) [۱۵] و گفتند اگر گوش می‌دادیم یا اندیشه می‌کردیم، از اهل دوزخ نبودیم.

عقل از ریشه ی عقاله و به معنی خودداری و جلوگیری کردن است، از این رو دیه را عقل نامیدند، زیرا مانع از خونریزی می‌شود و عقل را از آن رو بدین نام خوانده‌اند که انسان را از زشتیها و خطاها باز می‌دارد و بر راه راست استوار نگاه می‌دارد.

(و) لبّ

خداوند می‌فرماید:

(... و من يؤت الحكمة فقد اوتي خيراً كثيراً و ما يذكر الا اولوا الالباب)

[۱۶]

... و کسی که به او حکمت داده شود، پس به تحقیق به او خیر بسیار داده شده است و جز خردمندان، متذکر نمی‌گردند.

گفته می‌شود که لبّ به معنی خرد ناب است و به عقل آلوده ی به زشتیها و پیرایه‌ها، اطلاق نمی‌شود.

شاید از آن‌رو خداوند، خرد ناب را لبّ نامیده است که لبّ به معنی مغز شیء و حقیقت آن است و روح به منزله مغز و حقیقت انسان است.

(ز) قلب

خداوند متعال می‌فرماید: (یوم لا ینفع مال و لابنون الا من اتي الله بقلب سليم) [۱۷] [قیامت] روزی است که در آن، مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد. و فقط کسی سود می‌برد که با قلب سلیم رو به سوی خدا آورد.

(انّ فی ذلك لذكری لمن کان له قلب ...) [۱۸] همانا در آن ذکر است برای کسی که صاحب دل باشد. (... کذلک یطیع الله علی کل قلب متکبر ...) [۱۹] ... خداوند این چنین بر هر قلب متکبر ستمکاری مهر می‌زند.

و از جمله آیاتی که بر جلالت قلب دلالت دارند، این آیه است: (... انّ الله یحول بین المرء و قلبه ...) [۲۰] ... همانا خدا بین آدمی و قلب او حایل می‌شود ...

مقصود آن است که خداوند متعال، دگرگون‌کننده ی دلهاست و قلوب افراد به دست اوست و هرگونه که بخواهد آن را تغییر می‌دهد و وجه تسمیه ی قلب همین است. برخی گفته‌اند که (یحول بین المرء و قلبه) اشاره به قلبهای بعضی از بندگان خاص خداوند دارد که اراده ی آنها به دست خدا و تابع اراده اوست. چنان که فرمود:

(و ما تشاءون الا ان یشاء الله ...) [۲۱] و نمی‌خواهید جز آنچه خدا می‌خواهد...

و رسول خدا(ص) فرمود: «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء ...» [۲۲] [قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان است و هرگونه که بخواهد آن را تغییر می‌دهد.

برخی دیگر گفته‌اند که معنای آن جمله، این است که قوام و ثبات قلب، به خداوند متعال است و او از قلب آدمی به انسان نزدیکتر است. به طور کلی باید گفت که قلب را از آن‌رو بدین نام خوانده‌اند که پیوسته دستخوش تغییر و دگرگونی است. پس اگر مقهور شیطان گردد، دائماً در معرض خیالات و تشویش خاطر است و اگر در اختیار خداوند قرار گیرد، از الهامات و عنایات خاص الهی بهره‌مند می‌گردد. خدایا قلب ما را در اختیار خویش بگیر و خیرات را به ما الهام فرما و عنایات و برکات را به ما ارزانی دار.

(ح) نفس مطمئنه

خداوند می‌فرماید: (یا ایّها النفس المطمئنة. ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة. فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.) [۲۳] [ای نفس قدسی مطمئن و آرام به حضور پروردگارت بازگرد که تو از او خشنودی و او از تو راضی است. پس در صف بندگان من در آی. و وارد بهشت من شو.

نفس از آن جهت مطمئنه نامیده شده است که روح انسان صاحب یقین، آرام و مطمئن است، زیرا چنان که گذشت، یقین به معنی ثبات فکر است و گمان را در آن راهی نیست. در واقع، مقصود از نفس مطمئنه، قلب مطمئن است که اضطراب، تشویش خاطر و خیالات و همیه و شیطانی در آن راه ندارد و در پناه خداوند متعال از شرّ هر شیطانی اعم از آنکه جن یا انسان و یا خود آدمی باشد، در امان است.

(ط) صدر

خداوند متعال می‌فرماید: (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علي نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله اولئك في ضلال مبين). [۲۴] پس آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشاده گردانیده و نوری از جانب پروردگارش بهره او شده است با مرد کافر یکسان است؟ پس وای بر آن سنگدلان که از یاد خدا غافلند. آنان در گمراهی آشکاری هستند.

(... ربّ اشرح لي صدري و يسّر لي امري و احل عقدة من لساني يفقهوا قولي) [۲۵] پروردگار من! سینه‌ام را برایم گشاده‌گردان و کارم را برایم آسان کن و گره از زبانم باز کن تا سخنم را بفهمند.

خداوند قلب را از آن‌رو صدر (سینه) خوانده است که قلب در آن قرار دارد و این مجاز است و قرینه این، سخن خدای متعال است که بعد از بیان (افمن شرح الله صدره للاسلام) فرمود: (فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله) این مطلبی است که در این مورد گفته شده، ولی ما در این سخن تردید داریم و سخن محکم‌تر و استوارتر را این می‌دانیم که سینه (صدر) نیز همانند مغز، قلب، قوه‌ی خیال، چشم و ... از ابراهای روح است که به وسیله آن، گشایش و بردباری در راه کسب خیرات و شکیبایی هنگام وقوع سختیها، حاصل می‌گردد. از این‌رو، شرح صدر و سعه صدر گفته می‌شود، ولی شرح قلب و عقل، یا سعه قلب و عقل به کار نمی‌رود.

(ی) نفس

خداوند متعال می‌فرماید: (واذكر ربك في نفسك تضرعاً و خيفةً و دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لاتكن من الغافلين). [۲۶] پروردگارت را در دل خود، با تضرع و پنهانی و بدون بلندکردن صدا در هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. (رتکم اعلم بما في نفوسكم ...) [۲۷] پروردگارتان به آنچه در دل شماست، آگاه‌تر است.

خداوند، نفس را از آن‌رو به این اسم نامید که نفس، عینیت شیء و واقعیت آن است و از آنجا که حقیقت انسان و انسانیت، مبتنی بر روح، و پایدار به آن است، پس گویی که نفس همان روح است. از این‌رو مشهور است که حقیقت شیء به صورت آن بستگی دارد و نه، به ماده آن. و بالاخره باید گفت که آنچه در اطلاقات روح و مسماهای آن به نظر می‌رسد، خالی از مجاز نیست. اما از محتوای مطالب بیان شده، آشکار می‌گردد که این الفاظ گوناگون، بیانگر یک حقیقت واحدند و آن لطیفه‌ای ربّانی است و ذو مراتب که در مغز، عقل، و در قلب، قلب و در سینه، صدر نامیده می‌شود و همین‌طور در چشم، چشم و در گوش؛ گوش. این لطیفه‌ی ربّانی، آنگاه که به نظر وحدت نگریسته شود، در واقع، کل قوای آدمی در بعد رحمانی و روحانی است.

اما بعد حیوانی و مادی همان است که قرآن آن را نفس امر کننده به بدیها خوانده است، چنان که می‌فرماید: (و ما ابري نفسي انّ النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ...) [۲۸] و من نفسم را تبرئه نمی‌کنم، همانا نفس، بسیار به بدی فرمان می‌دهد، مگر آنگاه که پروردگارم رحمت آورد.

این همه، در صورتی است که بعد ملکوتی بر انسان مسلط باشد. اما اگر بعد ناسوتی بر انسان چیره گردد، آنگاه قرآن آن را نفس اماره می‌خواند و می‌فرماید: (انّ النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ...) قرآن با تعبیر مختلف به این بعد مادی اشاره کرده است که ما با نامهایی برگرفته از همان تعبیر به شرح آنها می‌پردازیم:

(الف) نفس الهام گرفته از شیطان

خدای متعال می‌فرماید: (... انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ...) [۲۹] ... همانا شیاطین به دوستانشان الهام می‌کنند. دلیل این نامگذاری آن است که شیطان در قلب فاسق می‌دمد و به او الهام می‌کند، بی‌آنکه خود او متوجه باشد. حتی در روایات آمده است:

«ما من مؤمن الا و لقلبه اذنان من جوفه. اذن ینفث فیها الوسواس الختاس، و اذن ینفث فیها الملك.» [۳۰] هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در قلبش دو گوش هست: گوشی که شیطان خناس و وسوسه‌گر در آن می‌دمد و گوشی که فرشته در آن می‌دمد.

(ب) بی‌اعتنایی به سخن حق

خداوند می‌فرماید: (قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالاً. الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً). [۳۱] بگو آیا شما را از زیانکارترین افراد خبر دهم؟ آنانند کسانی که سعی‌شان در زندگی دنیا تباه شده، اما می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

و نیز می‌فرماید: (فَاتَكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِي وَ لَا تَسْمَعُ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ). [۳۲] پس به راستی، تو نمی‌توانی مردگان را به سخن حق، شنو کنی و دعوت حق را به گوش ناشنوا یانی که به حق پشت کرده‌اند، برسانی. (و قالو لو كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ). [۳۳] اگر [سخن حق را] می‌شنیدیم یا می‌اندیشیدیم، در بین اهل آتش نبودیم.

ج) نفس لجوج

خدای متعال می‌فرماید: (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا). [۳۴] نه چنین است. همانا او به آیات ما عناد می‌ورزد.

و نیز می‌فرماید: (إِنَّ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رَزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ). [۳۵] اگر خدا رزقش را از شما باز گیرد، چه کسی به شما روزی تواند داد؟ یا این همه [کافران] لجاج می‌ورزند و از حق اعراض می‌کنند.

د) نفس شیطانی

خداوند می‌فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى الْقِي الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). [۳۶]

[۳۶] و پیش از تو، هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه چون قصد کرد [وظیفه خود را انجام دهد]، شیطان در خواسته‌های او به القای دسیسه پرداخت. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کند باطل می‌سازد، سپس آیاتش را محکم می‌کند و خدا دانا و حکیم است.

و نیز می‌فرماید: (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ). [۳۷] و هر که از یاد خداوند رحمان، روی بر تابد، شیطانی را برایش برانگیزیم تا همنشین او باشد.

و نیز می‌فرماید: (وَيَوْمَ يُعْضُ الظَّالِمُ عَلِي يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا. يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا. لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا). [۳۸]

[۳۸] و در آن روز [قیامت] ستمگر، دسته‌های خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش با رسول حق همراهی می‌کردم. وای بر من، ای کاش فلانی را به دوستی نمی‌گفتم. که به راستی مرا گمراه کرد و از پیروی قرآن که [برای هدایت] به سوی ما آمد، بازداشت و شیطان برای انسان مایه ی خذلان و خواری است.

مراد از شیطان در این آیات، همان‌طور که در آیه اول روشن شد، بلکه مشخص شده، شیطانی از نوع آدمی است.

هـ) نفس مکاره و حيله‌گر

خدای متعال می‌فرماید: (وَمَكْرُوا وَ مَكَرَاللهُ وَ الله خَيْرُ الْمَاكِرِينَ). [۳۹] و [با خدا] مکر کردند و خدا [هم در برابر] با آنها مکر کرد و خداوند بهترین مکرکنندگان است.

و نیز می‌فرماید: (وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبَارًا). [۴۰] و [کافران] حيله‌ای کردند، حيله‌ای بزرگ.

همچنین می‌فرماید: (يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ). [۴۱] با خداوند و اهل ایمان حيله می‌کنند، اما کسی را به جز خود فریب نمی‌دهند و نمی‌فهمند.

از این‌رو، هنگامی که به امیرالمؤمنین علی (ع) گفته شد که: «فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ التُّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ» [۴۲] [معاویه عاقل است، حضرت فرمود: او حيله‌گری و شیطنت دارد.

روایات مربوط به این مطلب نقل خواهد شد، ان شاء الله.

و) نفس مغشوش

خداي متعال مي فرمايد: (كلا بل ران علي قلوبهم ما كنوا يكسبون.) [٤٣] نه چنين است، بلكه چيره گشت بر دلهايشان آنچه فراهم مي كردند.

و نيز مي فرمايد: (... فلما زاغوا زاغ الله قلوبهم ...) [٤٤] ... پس چون روي گردانيدند، خداوند قلبهايشان را رويگردان ساخت ...

همچنين مي فرمايد: (... انا جعلنا علي قلوبهم اكنة ان يفقهوه و في اذانهم و قرا ...) [٤٥] ... بر دلهايشان، پرده هايي نهاديم كه نتوانند سخن حق را دريابند و گوشهايشان [براي شنيدن سخن حق] سنگين است.

(نفس مهر شده و غافل

خداوند مي فرمايد: (... كذلك نطبع علي قلوب المعتدين.) [٤٦] ... اين چنين بر قلبهاي سرکشان مهر مي نهيم.

و نيز مي فرمايد: (... كذلك يطبع الله علي كل قلب متكبر جبار.) [٤٧] ... اين چنين خداوند بر قلب هر متكبر ستمكاري، مهر مي نهد.

و نيز مي فرمايد: (افريت من اتخذ الهه هويه و اضله الله علي علم و ختم علي سمعه و قلبه ...) [٤٨] پس آيا ديدي كسي را كه هواي نفسش را معبود خویش قرار داده است و خداوند او را پس از آگاهي [و اتمام حجت] گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر نهاده است.

همچنين مي فرمايد: (و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ و الإنس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعيُن لا يبصرون بها و لهم اذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضلّ اولئك هم الغافلون.) [٤٩]

و به راستي بسياري از جن و انس را براي جهنم واگذاريم: قلبهاي دارند كه با آن درك نمي كنند و چشمهاي كه با آنان نمي بينند و گوشهاي كه با آن نمي شنوند. آنان همانند چهارپايانند، بلكه گمراهتر، ايشان همان غافلانند.

(ح) نفس مضطرب

خداي متعال مي فرمايد: (لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في قلوبهم ...) [٥٠] بنياني كه آنها نهادند، پيوسته قلبهايشان را به شك مي افكند...

و نيز مي فرمايد: (و لا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحلّ قريباً من دارهم ...) [٥١] و كافران پيوسته به سبب كردارشان كيفر مي بينند يا آنكه مصيبي بر ديار آنان فرود مي آيد...

همچنين مي فرمايد: (... و من يشرك بالله فكأما خرّ من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق.) [٥٢] ... و هر كس به خدا شرك ورزد، بدان مي ماند كه از آسمان درافتد و مرغان بدنش را با منقار بربايند يا بادي او را به مكاني دور درافكند.

(ط) نفس گرفتار سختي و تنگنا و به عبارت رساتر، نفس سرسخت

خداوند مي فرمايد:

(فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد ان يضلّه يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في السماء كذلك يجعل الله الرجس علي الذين لا يؤمنون) [٥٣]

[٥٣]

پس هر كه را خدا بخواهد هدايت كند، سينه اش را براي اسلام گشاده مي گرداند و هر كه را بخواهد گمراه كند، سينه اش را تنگ و سخت مي گرداند؛ گويي مي خواهد از زمين به فراز آسمان رود. اين چنين خداوند، رجس و پليدي را بر كساني قرار مي دهد كه ايمان ندارند. همچنين مي فرمايد: (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علي نور من ربه فويل للقاسيه قلوبهم من ذكر الله ...) [٥٤] [آيا كسي كه خدا سينه اش را براي اسلام گشاده فرموده و بهره مند از نوري از جانب پروردگار خویش است [با كافر كوردل برابر

(ی) نفس اماره به سوء

روایاتی درباره انسان و ابعادش

همانا قلب انسان تا هنگامی که به حق نرسیده است، از جایگاه خود به گلوی او می‌آید [گویی که می‌خواهد از سینه در آید]. پس آنگاه که به حق رسد، آرام می‌گیرد. سپس حضرت دست خود را مشت کرد و این آیه را قرائت فرمود: پس هر که را، خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌گرداند و هر که را، خدا بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ و سخت می‌گرداند. آنگاه امام صادق (ع) به موسی بن اشیع فرمود: آیا می‌دانی حرج چیست؟ راوی می‌گوید گفتم: نه. حضرت در پاسخ،

دستش را مشت کرد، همچون جسم فشرده‌ای که نه چیزی در آن داخل و نه چیزی از آن خارج شود.

از امام صادق (ع) درباره معنی آیه (و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه) سؤال شد. حضرت فرمود: «هو ان يشتهي الشيء بسمعه و بصره و لسانه و يده، أما انه لا يغشي شيئاً منها و ان كان يشتهي فانه لا ياتيه الا وقلبه منكراً لا يقبل الذي يأتي يعرف ان الحق ليس فيه.» [۶۰]

این بدان معنی است که آدمی با گوش و چشم و زبان و دستش، به چیزی میل دارد و اما علی‌رغم تمایلش، به آن نمی‌رسد. علتی برای این نرسیدن نیست، مگر آنکه قلبش از آن چیز اکراه دارد و می‌فهمد که خیر و صلاح در آن نیست. رسول خدا (ص) فرمود: «ناجي داود ربه فقال: الهي لكل ملك خزنة فأين خزانتك؟ قال جلّ جلاله: لي خزنة اعظم من العرش، اوسع من الكرسي و اطيب من الجنة، و ازين من الملكوت: ارضها المعرفة، و سماؤها الايمان و شمسها الشوق و قمرها المحبة. ونجومها الخواطر، و سحابها العقل، و مطرها الرحمة و اثمارها الطاعة، و ثمرها الحكمة. و لها اربعة ابواب: العلم الحلم و الصبر و الرضا، الا و هي القلب.» [۶۱] حضرت داود (ع) به هنگام مناجات با پروردگارش، عرض کرد: خدای من! برای هر پادشاهی خزانه‌ای است، پس خزانه ی تو کجاست؟ خداوند -جلّ جلاله- فرمود: برای من خزانه‌ای است بزرگتر از عرش و گسترده‌تر از کرسی و پاکیزه‌تر از بهشت و زیباتر از ملکوت: زمینش، معرفت و آسمانش، ایمان و خورشیدش، شوق و ماهش، محبت و ستارگانش، اندیشه ناگهانی و ابرش، عقل و بارانش، رحمت و میوه‌هایش، طاعت و ثمرش، حکمت است و دارای چهار در است: علم و حلم و صبر و رضا. آگاه باش که این خزانه، همان قلب است.

رسول خدا (ص) فرمود: «اعدي عدوك نفسك التي بين جنبيك» [۶۲] دشمنترین دشمن تو، نفس توست که در بین دو پهلویت قرار دارد.

امام موسی بن جعفر (ع) با واسطه پدارنش از امیرمؤمنان (ع) روایت کرد که فرمود: «ان رسول الله (ص) بعث سرية، فلما رجعوا قال: مرحباً بقوم قضاوا الجهاد الأصغر و بقي عليهم الجهاد الأكبر.

قیل: یا رسول الله و ما الجهاد الأكبر؟

قال (ص): جهاد النفس. ثم قال (ص): أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه» [۶۳] همانا رسول خدا (ص) گروهی را به جنگ فرستاد. آنگاه که بازگشتند فرمود: آفرین به گروهی که جهاد اصغر را پشت سر گذاشتند و جهاد اکبر را در پیش رو دارند. گفته شد ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ حضرت فرمود: جهاد با نفس. سپس فرمود: برترین جهاد، آن است که کسی با نفس خود که بین دو پهلویت قرار دارد جهاد کند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «طوبى لعبد جاهد لله نفسه و هواه و من هزم جند هواه ظفر برضا الله و من جاور عقله [نفسه] الامارة بالسوء بالجهد و الاستكانة و الخضوع علي بساط خدمة الله تعالى فقد فاز فوزاً عظيماً و لا حجاب أظلم و أوحش بين العبد و بين الرب من النفس و الهوي، و ليس لقتلها في قطعهما سلاح و آلة، مثل الافتقار الي الله و الخشوع و الجوع. و الظما بالتهار و السهر بالليل، فان مات صاحبه مات شهيداً و ان عاش و استقام اذاه عاقبته الي الرضوان الاكبر قال الله عزوجل (و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين.)» [۶۴]

خوشا بنده‌ای که برای خدا، با نفس و تمایلات خود جهاد کند و کسی که سپاه هوای نفس را شکست دهد و به وسیله کسب رضایت خدا، بر آن پیروز شود و کسی که عقلش از راه کوشش و اظهار مسکنت و خضوع در پیشگاه خدای متعال به پیکار با هوای نفسش برخیزد، به رستگاری بزرگی نایل شود، زیرا که هیچ حجاب و پرده‌ای تاریکتر و وحشتناک‌تر از نفس و هوی، بین بنده و پروردگار نیست. و هیچ سلاح و حربه‌ای برای کشتن آنها، برنده‌تر از اظهار فقر و بی‌چیزی به درگاه خداوند و خضوع و خشوع و تحمل تشنگی در روز [روزه] و بیداری در شب نیست. پس اگر چنین کسی بمیرد، شهید مرده است و اگر زنده باشد و بر این طریق استقامت ورزد، عاقبتش به خشنودی بزرگ الهی می‌انجامد. چنان که خدای عزوجل -فرمود: «و کسانی که در راه ما جهاد کنند، به یقین آنها را به راههایمان هدایت می‌کنیم و همانا خداوند با نیکوکاران است»

رسول خدا (ص) فرمود: «رجعنا من الجهاد الاصغر الي الجهاد الاكبر و قال: من غلب علمه هواه فهو علم نافع. و من جعل شهوة تحت قدميه فرّ الشيطان من ظله. و قال -صلي الله عليه وآله وسلم-: يقول الله تعالى: ايما عبد اطاعني لم أكله الي غيري و ايما عبد عصاني و كلفه الي نفسه ثم لم ابال في اي واد هلك.» [۶۵]

از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم. هر کس علمش بر هوای نفسش چیره شود، پس آن علم، سودمند است و هر کس که شهوتش را پایمال کند، شیطان از سایه او می‌گریزد. خدای متعال می‌فرماید: هر بنده‌ای مرا اطاعت کند، [کار] او را به غیر خود وا

نمی‌گذارم و هر بنده‌ای نافرمانی مرا بکند، او را به نفسش وا می‌گذارم و دیگر توجهی نخواهم داشت که در کدام وادی هلاک می‌شود.

مردی به نام مجاشع، به حضرت رسول خدا (ص) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله کیف الطريق الي معرفت الحق؟ قال - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: معرفة النفس. فقال یا رسول الله فکیف الطريق الي موافقة الحق؟

قال (ص) : مخالفة النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي رضا الحق؟

قال (ص) : سخط النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي وصل الحق؟

قال (ص) : هجر النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي طاعة الحق؟

قال (ص) : عصیان النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي ذکر الحق؟

قال (ص) : نسیان النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي قرب الحق؟

قال (ص) : التّباعّد من النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي انس الحق؟

قال(ص) : الوحشة من النفس.

فقال: یا رسول‌الله فکیف الطريق الي ذلك؟

قال (ص) : الاستعانة بالحقّ علي النفس» [[۶۶]]

ای رسول خدا، راه معرفت حق چیست؟ حضرت فرمود: معرفت نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه موافقت با حق چیست؟ حضرت فرمود: مخالفت با نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه جلب رضای حق چیست؟ حضرت فرمود: غضب کردن بر نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه وصال حق چیست؟ حضرت فرمود: ترک کردن نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه اطاعت از حق چیست؟ حضرت فرمود: سرپیچی از نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه به یاد داشتن حق چیست؟ حضرت فرمود: از یادبردن نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه نزدیکی و قرب حق چیست؟ حضرت فرمود: دوری گزیدن از نفس.

عرض کرد: ای رسول خدا، راه انس با حق چیست؟ حضرت فرمود: نفرت از نفس

عرض کرد: ای رسول خدا، راه انجام دادن این کار چیست؟ حضرت فرمود: یاری خواستن از حق در برابر نفس.

فضیلت تفکر

بعد از بیان مقدمه‌ای که از نظر گذشت، باید بگوییم که تفکر، بزرگترین عبادات است، بلکه می‌توان گفت که هیچ عبادتی برتر و هیچ عملی بزرگتر از آن نیست و هر عبادت و عملی متوقف بر آن است و انسان به هیچ مرتبه‌ای در پیشرفتهای مادی و معنوی نمی‌رسد جز با آن. در واقع، تفکر حاصل انسانیت انسان است و با آن از سایر موجودات متمایز می‌گردد.

تفکر، همانند وجود است، همان‌طور که وجود ذاتاً موجود است و به غیر خود، وجود می‌بخشد؛ تفکر نیز ذاتاً موجود است و در عین حال، پدید آورنده‌ی تمام علوم است. همچنین، تفکر همانند نور است، نور ذاتاً ظاهر است و به دیگران روشنی می‌بخشد، تفکر نیز ذاتاً ظاهر است و در عین حال، کاشف تمام معلومات است. از این‌رو، ترقی و تعالی در راههای مادی و معنوی در گرو تفکر است که از هر کار و عبادتی برتر است. تفکر، از این جهت که چه کسی می‌اندیشد و درباره چه چیزی می‌اندیشد، مراتبی دارد. بسا تفکری که موجب خوشبختی دنیا و آخرت متفکر و جامعه‌ی او شود و بسا تفکری که بهره آن تنها عاید خود متفکر و یا حداکثر فرد دیگری می‌شود. در آیات فراوانی، خدای متعال با عبارات (لعلکم تتفکرون) محبوبیت تفکر نزد خودش را اظهار داشته است. حتی خداوند در برخی از آیات، سبب و علت غایی نزول قرآن را تفکر در آن بیان داشته که از آن جمله است:

(... و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهם و لعلهم یتفکرون.) [۶۷] ... و قرآن را نازل کردیم تا آنچه را فرو فرستاده شده، برای مردم بیان کنی، باشد که فکر کنند. حتی این آیه، تفکر را علت غایی فرستادن پیامبران می‌داند. قرآن با جملاتی همچون «افلا یتفکرون. افلا ینظرون، افلم یسیروا فی الارض، افلا یعقلون و...» به ما می‌فهماند که تفکر، نعمتی بزرگ است. البته قرآن، تفکر در طریق معرفت حق تعالی را بزرگتر و برتر از هر تفکر دیگری می‌داند. می‌توان گفت که برترین تفکر، تفکر در معارف الهی، همچون مبدأ و معاد، نبوت، امامت و قرآن کریم، و بعد از آن، تفکر در آفاق و انفس است و قرآن کریم بر معرفت حق تعالی و اثبات آن تأکید بسیار نموده است. پس از آن، تفکر در تاریخ و احوال گذشتگان، اعم از نیکان و بدان و سپس تفکر در علوم قرار می‌گیرد که برترین آنها، علمی است که انسان در امور اخروی بدان نیازمند است و پس از آن، دانشهایی است که انسان در زندگانی دنیا به آنها نیاز دارند. این خلاصه کلام بود.

روایاتی درباره فضیلت تفکر

امام صادق (ع) فرمود: «کان امیرالمؤمنین (ع) یقول: نبّه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق الله ربک» [۶۸] [امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرمود: با تفکر قلبت را بیدار کن و شب هنگام، برای عبادت از بستر برخیز و بترس از خدایی که پروردگار توست. حسن صیقل گوید: «سألت ابا عبد الله (ع) عما یروی الناس ان تفکر ساعة خیر من قیام لیلۃ، قلت: کیف یتفکر؟ قال: یمر بالخربة او بالذار، فیقول: این ساکنوک؟ و این بانوک؟ ما لك لا تتکلمین؟»]

[۶۹] [از امام صادق (ع) درباره جمله «یک ساعت تفکر کردن از یک شب عبادت بهتر است» که مردم روایت می‌کردند، سؤال کردم و گفتم: آدمی چگونه باید تفکر کند؟ فرمود: وقتی از کنار ویرانه یا خانه‌ای می‌گذرد، بگوید کجایند ساکنان تو و کجایند بناکنندگان تو؟ تو را چه شده است که سخن نمی‌گویی. امام صادق (ع) فرمود: «أفضل العبادۃ ادمان التفکر فی الله و فی قدرته.» [۷۰] [برترین عبادت، پیوسته اندیشیدن درباره خدا، قدرت اوست. امام رضا (ع) فرمود: «یقول لیس العبادۃ کرة الصلاة و الصوم اما العبادۃ التفکر فی الامر الله عزوجل.» [۷۱] عبادت زیاد، به نماز و روزه‌ی فراوان نیست، بلکه تفکر در امر خدای عزوجل است.

امام صادق (ع) فرمود: «قال امیرالمؤمنین (ع) : التفکر یدعوا الی البر و العمل به.» [۷۲] [امیرمؤمنان (ع) فرمود: تفکر، به نیکی و عمل به آن دعوت می‌کند. امام صادق (ع) فرمود: «کان اکثر عبادۃ ابي ذر رحمة الله- التفکر و الاعتبار.» [۷۳] [بیشترین عبادت ابوذر، تفکر و عبرت آموختن بود. رسول خدا (ص) فرمود: «علي العاقل ان یكون له ثلاث ساعات: ساعة یناجی فیها ربّه عزوجل و ساعة یحاسب فیها نفسه و ساعة یتفکر فیما صنع الله عزوجل الیه، و ساعة یخلو فیها بحظّ نفسه من الحلال.» [۷۴] [بر عاقل لازم است که دارای سه وقت باشد: زمانی با پروردگار خود مناجات کند و به محاسبه‌ی نفس بپردازد، و زمانی درباره آنچه خداوند عزوجل برای او انجام داده، بیندیشد و زمانی را به لذت حلال بگذارد.

امیرمؤمنان (ع) در وصیتش به امام حسن (ع) فرمود:

«لا عبادة كالتفكر في صنعة الله عزوجل» [٧٥] هیچ عبادتی چون تفکر در آفرینش خدای عزوجل نیست. رسول خدا (ص) فرمود: «اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الي حال»]

[٧٦] [غافلتريں مردم، کسی است که از دگرگونی احوال دنیا پند نگیرد. از اسماعیل بن بشیر بن عمار روایت است که: «کتب هارون الي موسي بن جعفر (ع) عظمي و اوجز. قال: فكتب اليه: ما من شيء تراه عينك الا وفيه موعظة» [٧٧]] هارون به امام موسي بن جعفر (ع) نامه نوشت که مرا به سخني کوتاه موعظه کن. امام به او نوشت: هیچ چیز نیست که چشم تو آن را ببیند و موعظه‌اي در آن نباشد. امام حسن عسکري (ع) فرمود: «ليست العبادة كثرة الصيام و الصلاة و اثما العبادة كثرة التفكر في امر الله» [٧٨]] زیاد عبادت کردن به نماز و روزه بسیار نیست، بلکه تفکر بسیار در امر خداوند است.

رسول خدا (ص) فرمود: «فكرة ساعة خير من عبادة سنة و لا ينال منزلة التفكر الا من قد خصه الله بنور المعرفة و التوحيد.» [٧٩]] يك ساعت تفكر از يك سال عبادت بهتر است، و به درجه و منزلت تفكر دست نمي‌يابد مگر کسی که خدا او را به نور معرفت و توحيد، به طور خاص، بهره‌مند گرداند.

آياتي درباره تفكر در آفاق و انفس

(انّ في خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار لاياتٍ لاولي الالباب. الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و علي جنوبهم و يتفكرون في خلق السماوات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانه فقلنا عذاب النار) [٨٠]] همانا در آفرينش آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز، نشانه‌هايي براي خردمندان است همانا که ايستاده و نشسته و [خوابيده] بر پهلوهايشان، خدا را ياد مي‌کند و در آفرينش آسمانها و زمين مي‌اندیشند [و مي‌گويند] اي پروردگار ما! تو اين [آسمانها و زمين] را بيهوده نيافريدي، پس ما را از عذاب جهنم نگاهدار.

(هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه و النهار مبصراً انّ في ذلك لاياتٍ لقوم يسمعون)]

[٨١]

اوست خدائي که شب را براي تان قرار داد تا در آن آرامش يابيد و روز را روشن گردانيد. همانا در اين، نشانه‌هايي براي گروهی است که مي‌شنوند. (و هو الذي مّد الارض و جعل فيها رواسي و انهاراً و من كلّ الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشي الليل النهار انّ في ذلك لاياتٍ لقوم يتفكرون و في الارض قطع متجاورات و جئات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان يسقي بماءٍ واحدٍ و نفصل بعضها علي بعض في الاكل انّ في ذلك لاياتٍ لقوم يعقلون.) [٨٢]] و اوست خدائي که زمين را گسترده و در آن، کوهها و نهرها و از هرگونه ميوه‌اي قرار داد و هر چیز را جفت آفريد و شب را به روز پوشاند. همانا در آن، نشانه‌هايي است براي گروهی که مي‌اندیشند. و در زمين قطعاتي مجاور قرار دارد و تاکستانها و کشتزارها و نخلستانهاي گوناگون را که هم با يك آب، سيراب مي‌شوند و ما برخي را براي خوردن، بر برخي ديگر برتري مي‌دهيم. همانا در اين، نشانه‌هايي براي عاقلان است.

(يا ايّها الناس ان كنتم في ريبٍ من البعث فانا خلقناكم من ترابٍ ثمّ من نطفةٍ ثمّ من علقهٍ ثمّ من مضغٍ مخلقةٍ و غير مخلقةٍ لنبيين لكم و نقر في الارحام ما نشاء الي اجلٍ مسميٍ ثمّ نخرجكم طفلاً ثمّ لتبلغوا اشدّكم و منكم من يتوفي و منكم من يرّد الي ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً و تري الارض حامدةً فاذا انزلنا عليها الماء اهتزّت و ربت و انتبت من كلّ زوج بهيج.) [٨٣]] اي مردم، اگر درباره روز قيامت ترديد داريد، پس بدانيد که ما شما را از خاك آفريديم، سپس از نطفه آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره گوشت، تمام و ناتمام تا [قدرت خود را] بر شما آشکار سازيم و آنچه را که بخواهيم تا وقت معين در رحمها قرار دهيم. سپس شما را به صورت طفلي بيرون مي‌آوريم تا به حدّ بلوغ و کمالتان برسيد، و برخي از شما مي‌ميرند و برخي از شما به دوران ناتواني آخر عمر بازگردانده مي‌شوند تا بدان حد که پس از عمري دانايي، ديگر هيچ نمي‌دانند، و زمين را خشک و بي‌گياه مي‌بينی، اما هنگامي که باران بر آن فرو بباريم، سبز و خرم مي‌شود و بذرها در آن مي‌رويد و از هر نوع گياه زيبا در آن بر مي‌آيد.

(و من اياته ان خلقكم من ترابٍ ثمّ اذا انتم بشر تنتشرون. و من اياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها و جعل بينكم مؤدّة و رحمةً انّ في ذلك لاياتٍ لقوم يتفكرون.) [٨٤]] و از نشانه هاي خداوند آن است که شما را از خاك آفريد، آنگاه به صورت آدمي در زمين پراکنده شديد. و از نشانه‌هاي او آن است که از خود شما براي تان زوجهايي آفريد تا در کنا آنها آرامش يابيد و بين شما دوستي و مهر قرار داد. همانا در آن، نشانه‌هايي است براي کسانی که مي‌اندیشد.

(الله الذي يرسل الرياح فتثير سحاباً فيبسطه في السماء كيف يشاء و يجعله كسفاً فترى الودق يخرج من خلاله فإذا اصاب به من يشاء من عباده إذا هم يستبشرون) [٨٥]] خداوند، آن کسی است که باده‌ها را مي‌فرستد تا ابرها را برانگيزد و آن را به

هرگونه که بخواهد در آسمانها می‌گسترد و پراکنده می‌گرداند. آنگاه باران را می‌نگری که قطره قطره از دل ابر فرو می‌ریزد و آن را برای هر يك از بندگان که بخواهد فرو می‌بارد، تا آنان یکباره شادمان شوند.

(الذي جعل لكم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون.) [۸۶] اوست خدایی که از درخت سرسبز، برایتان آتش قرار داد تا آن را برافروید. (الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الي اجل مسمي ان في ذلك لآيات لقومس يتفكرون.) [۸۷] خداوند است که ارواح را به هنگام مرگ باز می‌گیرد، روح کسی را هم که هنوز مرگش فرا نرسیده در حال خواب قبض می‌کند، سپس جان کسی را که به مرگش حکم کرده است نگاه می‌دارد و دیگر ارواح را تا وقت معین (مرگ) می‌فرستد. همانا در آن، نشان‌هایی برای اندیشمندان است.

(و من آياته الجوار في البحر كالاعلام ان يشأ يسكن الريح فيظللن رواكد علي ظهرة ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور)]

[۸۸]

و از نشانه‌های خدا، سیر و گردش کشتیها در دریاست که مانند قصرها به حرکت در می‌آیند. اگر خدا بخواهد باد را ساکن می‌گرداند تا کشتیها بر پشت آب، از حرکت باز ایستند. همانا در آن، نشانه‌هایی برای هر انسان صبور سپاسگزار است.

(افريتم ما تحرثون. ۱ انتم تزرعونه ام نحن الزارعون. لو نشاء لجعلناه حطاماً فظلمت تفكهون. انا لمغرمون. بل نحن محرومون. افريتم الماء الذي تشربون. ۱ انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون. لو نشاء جعلناه اجاجاً فلولا تشكرون. افريتم النار التي تورون. ۱ انتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشئون.) [۸۹] آیا دیدید آنچه می‌کارید. آیا شما بذر را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم آن را خشک و تباه می‌کنیم تا با حسرت و ندامت به سخنان بیهوده بپردازد. [و بگوئید] ما زیانکاریم. بلکه ما محرومیم. آیا دیدید آبی را که می‌نوشید؟ آیا شما آن را از ابر فرو ریختید یا ما بارنده ی‌آئیم؟ اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم، پس آیا شکر نمی‌گزارید؟ پس آیا دیدید آتشی را که روشن می‌کنید؟ آیا درخت آن را شما پدید آوردید یا ما پدید آوردیم؟

(فلينظر الانسان الي طعامه. انا صببنا الماء صباً. ثم شققنا الارض شقاً فأنبثنا فيها حباً و عنباً و قصباً. و زيتوناً و نخلاً. و حدائق غلباً. و فاكهةً و اّباً. متاعاً لكم و لا نعامكم.) [۹۰] پس آدمی باید به غذایش بنگرد. ما آب [باران] را فرو ریختیم. آنگاه زمین را شکافتیم و حبوبات را در آن رویاندیم. و انگور و شکر و زیتون و نخل را. و باغهای پر از درختان کهن را. و میوه و علف را. تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد.

آیاتی درباره تفکر در قرآن

(و ان كنتم في ريب مما نزلنا علي عبدنا فاتوا بسورةٍ من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين.) [۹۱] و اگر شما نسبت به آنچه بر بنده ی خودمان نازل کردیم، شك دارید، پس سوره‌ای همانند آن بیاورید و گواهانی را که بجز خدا دارید فراخوانید، اگر راستگوئید. (... قل فاتوا بسورةٍ مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين) [۹۲] بگو سوره‌ای مانند آن بیاورید و جز خدا هر کس را که می‌توانید [به كمك] بخوانید اگر راستگوئید. (... قل فاتوا بعشر سورةٍ مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين.) [۹۳] بگو ده سوره همانند سوره‌هایی که آنها را ساخته و پرداخته پیامبر [و نه از جانب خدا] می‌دانید بیاورید و جز خدا هر کس را که می‌توانید [به كمك] بخوانید، اگر راستگوئید. (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين...) [۹۴] و آنچه از قرآن فرو می‌فرستیم، مایه ی شفا و رحمت برای اهل ایمان است. (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علي ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيراً.)]

[۹۵]

بگو اگر انس و جن، گرد آیند که همانندی برای این قرآن بیاورند، نظیری برای آن نتوانند آورد، هر چند همه پیشینیان یکدیگر باشند.

(و قال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً.)]

[۹۶]

و رسول خدا فرمود: ای پروردگار من، همانا قوم من، این قرآن را متروک و مهجور کرده‌اند.

آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دلها قفل نهاده شده است.

(و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر) [۹۸] به راستی که ما قرآن را به منظور پند و اندرز، آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟ (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشية الله...) [۹۹] اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، به یقین می‌دیدید که کوه از خوف خدا، خاشع و متلاشی می‌شود.

(انه القرآن کریم. فی کتاب مکنون. لا یمسه الا المطهرون) [۱۰۰] همانا این قرآن کریم است که در کتابی نهفته است و جز دست پاکان بدان نمی‌رسد.

آیات و روایاتی درباره تفکر در مرگ

(اینما تکنونا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده...) [۱۰۱] هر کجا که باشید، مرگ، شما را در بر می‌گیرد، هر چند در کاخهای مستحکم جای بگیرید. (قل ان الموت الذی تفرّون منه فانه ملائککم ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون.) [۱۰۲] بگو همانا این مرگ که از آنها می‌گریزید، به یقین شما را در بر می‌گیرد سپس به سویی خدایی که دانای پیداست و پنهان است، باز می‌گردید و او شما را از آنچه که کرده‌اید خبر می‌دهد.

(حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون. لعلي اعمل صالحاً فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها...) [۱۰۳] تا آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد، گوید: پروردگار من! مرا بازگردان تا شاید به جبران آنچه که فرو گذاردم، عملی صالح به جای آورم [خطاب شود که] هرگز، و این سخنی است که او [از حسرت] بر زبان می‌راند. (الذین تتوفاهم الملائكة طیبین یقولون سلامٌ علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون) [۱۰۴] آنان که چون فرشتگان، آنها را پاک و طیب می‌میرانند، به آنان می‌گویند سلام بر شما، اینک به پاداش اعمالی که انجام می‌دادید، به بهشت در آیید.

روایاتی درباره ی تفکر در مرگ

مردی نزد امام صادق (ع) آمد و عرض کرد:

«سئمت الدنيا فاتمني علي الله الموت فقال: تمن الحياة لتطيع لا لتعصي، فلان تعیش فتطیع خیر لك من ان تموت فلا تعصي و لا تطیع»]

از دنیا خسته شده‌ام و از خدا مرگ می‌طلبم. حضرت فرمود: از خدا حیات و زندگی بخواه برای آنکه او را اطاعت کنی، نه آنکه به نافرمانی‌اش آلوده شوی. پس اگر زنده باشی و به اطاعت خدا بپردازی، برایت بهتر از آن است که بمیری و نه معصیتی از تو برآید و نه طاعتی. مردی برخاست و پرسید: «یابن رسول الله ما بالنّا نکره الموت و لا نحبّه؟ قال الحسن -علیه‌السلام: أنکم اُخربتم اُخربتم و عمّرتم دنیاکم، فأنتم تکرهون النقلة من العمران الی الخراب.» [۱۰۶]

ای فرزند رسول خدا، چرا مرگ برای ما ناخوشایند است و آن را دوست نمی‌داریم؟ امام حسن (ع) فرمود: همانا شما آخرتتان را ویران و دنیایتان را آباد کرده‌اید، از این‌رو، عزیمت از آبادی به ویرانه را دوست نمی‌دارید.

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «اکیس الناس من کان اشدّ ذکراً للموت.» [۱۰۷] زیرکترین مردم کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب بمواعد الله و یرقّ الطبع و یکسر اعلام الهوی و یطفئ نار الحرص، و یحقّر الدنیا و هو معنی ما قال النبی (ص) : فکر ساعة خیر من عبادة سنة» [۱۰۸] یاد مرگ شهوات را در نفس می‌میراند و غفلت را ریشه کن می‌سازد، و دل را به وعده‌های خداوند نیرو می‌بخشد، و طبع را نازک و رقیق می‌گرداند، و پرچمهای هوی را می‌شکند و آتش حرص را خاموش می‌کند و دنیا را حقیر می‌کند و این معنای سخنی است

که پیامبر (ص) فرمود: يك ساعت تفكر بهتر از يك سال عبادت است.

رسول خدا(ص) فرمود: «افضل الزهد في الدنيا ذكر الموت و أفضل العبادة ذكر الموت و أفضل التفكير ذكر الموت، فمن اثقله ذكر الموت و جد قبره روضة من رياض الجنة» [۱۰۹] برترین زهد در دنیا، یاد مرگ است و برترین عبادت، یاد مرگ است و برترین تفکر، یاد مرگ است. کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، گور خود را باغی از باغهای بهشت می‌یابد. امام صادق (ع) از پدر بزرگوارشان (ع) نقل فرمود که: «اتي النبي(ص) رجل فقال، ما لي احب الموت؟ فقال له: لك مال؟ قال: نعم، قال: فقدّمته؟ قال: لا. قال: فمن ثمّ تحبّ الموت.» [۱۱۰] مردی به محضر پیامبر خدا (ص) آمد و عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: آیا مالی داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: به همین دلیل مرگ را دوست نداری.

آیاتی درباره تفکر در معاد

(ولو تري اذ يتوفي الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقو عذاب الحريق) [۱۱۱] و اگر ببینی آن هنگام که فرشتگان، جان کفر پیشگان را می‌گیرند و بر صورتها و پشت‌هایشان می‌زنند [در حالی که می‌گویند] عذاب سوزان را بچشید. (... ولو تري اذ الظالمون في غمرات الموت و الملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون علي الله غير الحق و كنتم عن آياته تستكبرون) [۱۱۲]

و اگر ببینی آن هنگام که ستمکاران در سكرات مرگ گرفتارند و فرشتگان برای قبض روح آنها دست گشوده‌اند [و به آنها می‌گویند] جانتان را از تن، به در کنید؛ امروز برای مجازات عذاب و خواری کشته می‌شوید، چون در برابر خدا سخن ناحق می‌گفتید و در برابر آیاتش کبر می‌ورزیدید.

(افحسبتم انما خلقناكم عبثاً و اثمك البنا لا ترجعون) [۱۱۳] آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوي ما برگردانده نمی‌شوید. (و ضرب لنا مثلاً و نسي خلقه قال من يحيي العظام و هي رميم. قل يحييها الذي انشاها اول مرّة و هو بكلّ خلقٍ عليم) [۱۱۴] در حالی که آفرینش خود را فراموش کرده بود، برای ما مثلی زد و گفت: چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو همو آنها را زنده می‌کند که بار اول بدانها زندگی بخشید و او به هر کاری دانااست.

(يا ايّها الناس اتقوا ربّكم انّ زلزلة الساعة شيء عظيم. يوم ترونها تذهل كلّ مرضعةٍ عما ارضعت و تضع كلّ ذات حمل حملها و تري الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكنّ عذاب الله شديد) [۱۱۵] ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، همانا زلزله ی روز قیامت حادثه‌ای عظیم است. چون هنگامه آن روز را ببینید، تمام زنان شیرده، طفل خود را از یاد می‌برند و هر زن باردار، رحم را بیفکند، و مردم را مست بینی، در حالی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند شدید است.

پانوشتها؛

[۱] . [۱]. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷، باب تفکر، ح ۲۲.

[۲] . [۲]. سجده / ۷ - ۹.

[۳] . [۳]. حجر / ۲۹.

[۴] . [۴]. مؤمنون / ۱۲ - ۱۴.

[۵] . [۵]. اسرا / ۸۵.

[۶] . [۶]. شمس / ۷ - ۸.

[۷] . [۷]. قیامت / ۱ - ۲.

[۸] . [۸] . روم / ۳۰.

[۹] . [۹] . شمس / ۷ - ۸.

[۱۰] . [۱۰] . اسرا / ۸۵.

[۱۱] . [۱۱] . حجر / ۲۹.

[۱۲] . [۱۲] . بقره / ۲۴۲.

[۱۳] . [۱۳] . انفاق / ۲۲.

[۱۴] . [۱۴] . یونس / ۱۰۰.

[۱۵] . [۱۵] . ملك / ۱۰.

[۱۶] . [۱۶] . بقره / ۲۶۹.

[۱۷] . [۱۷] . شعرا / ۸۸ - ۸۹.

[۱۸] . [۱۸] . ق / ۳۷.

[۱۹] . [۱۹] . غافر / ۳۵.

[۲۰] . [۲۰] . انفال / ۴.

[۲۱] . [۲۱] . انسان / ۳۰.

[۲۲] . [۲۲] . مراهِ العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۳ - ۳۹۴، باب اذیت مسلمانان.

[۲۳] . [۲۳] . فجر / ۲۷ - ۳۰.

[۲۴] . [۲۴] . زمر / ۲۲.

[۲۵] . [۲۵] . طه / ۲۵ - ۲۸.

[۲۶] . [۲۶] . اعراف / ۲۰۵.

[۲۷] . [۲۷] . اسرا / ۲۵.

[۲۸] . [۲۸] . یوسف / ۵۳.

[۲۹] . [۲۹] . انعام / ۱۲۱.

[۳۰] . [۳۰] . اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۳.

[۳۱] . [۳۱] . كهف / ۱۰۳ - ۱۰۴.

[۳۲] . [۳۲] . روم / ۵۲.

[۳۳] . [۳۳] . ملك / ۱۰ .

[۳۴] . [۳۴] . مدثر / ۱۶ .

[۳۵] . [۳۵] . ملك / ۲۱ .

[۳۶] . [۳۶] . حج / ۵۲ .

[۳۷] . [۳۷] . زخرف / ۳۶ .

[۳۸] . [۳۸] . فرقان / ۲۷ - ۲۹ .

[۳۹] . [۳۹] . آل عمران / ۵۴ .

[۴۰] . [۴۰] . نوح / ۲۲ .

[۴۱] . [۴۱] . بقره / ۹ .

[۴۲] . [۴۲] . اصول كافي، ج ۱، ص ۱۱، كتاب عقل و جهل، ح ۳ .

[۴۳] . [۴۳] . مطففين / ۱۴ .

[۴۴] . [۴۴] . صف / ۵ .

[۴۵] . [۴۵] . كهف / ۵۷ .

[۴۶] . [۴۶] . يونس / ۷۴ .

[۴۷] . [۴۷] . غافر / ۳۵ .

[۴۸] . [۴۸] . جاثيه / ۲۳ .

[۴۹] . [۴۹] . اعراف / ۱۷۹ .

[۵۰] . [۵۰] . توبه / ۱۱۰ .

[۵۱] . [۵۱] . رعد / ۳۱ .

[۵۲] . [۵۲] . حج / ۳۱ .

[۵۳] . [۵۳] . انعام / ۱۲۵ .

[۵۴] . [۵۴] . زمر / ۲۲ .

[۵۵] . [۵۵] . يوسف / ۵۳ .

[۵۶] . [۵۶] . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۵۲، باب ۴۴، ح ۱۳ .

[۵۷] . [۵۷] . همان، ص ۵۲، ح ۱۶ .

- [۵۸] . [۵۸] . همان، ص ۵۲، ح ۱۴.
- [۵۹] . [۵۹] . همان، ص ۵۷، ح ۳۱.
- [۶۰] . [۶۰] . همان، ص ۵۸، ح ۳۳.
- [۶۱] . [۶۱] . همان، ص ۵۹، ح ۳۷.
- [۶۲] . [۶۲] . همان، ص ۶۴، باب ۴۵، ح ۱.
- [۶۳] . [۶۳] . همان، ص ۶۵، ح ۷.
- [۶۴] . [۶۴] . همان، ص ۶۹، ح ۱۵.
- [۶۵] . [۶۵] . همان، ص ۷۱، ح ۲۱.
- [۶۶] . [۶۶] . همان، ص ۷۲، ح ۲۳.
- [۶۷] . [۶۷] . نحل / ۴۴.
- [۶۸] . [۶۸] . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۸، باب ۸۰، ح ۱.
- [۶۹] . [۶۹] . همان، ص ۳۲۰، ح ۲.
- [۷۰] . [۷۰] . همان، ص ۳۲۱، ح ۳.
- [۷۱] . [۷۱] . اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵، باب تفکر، ح ۴.
- [۷۲] . [۷۲] . همان، ص ۴۵، ح ۵.
- [۷۳] . [۷۳] . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۳، باب ۸۰، ح ۶.
- [۷۴] . [۷۴] . همان، ص ۳۲۳، ح ۷.
- [۷۵] . [۷۵] . همان، ص ۳۲۴، ح ۱۱.
- [۷۶] . [۷۶] . همان، ص ۳۲۴، ح ۱۲.
- [۷۷] . [۷۷] . همان، ص ۳۲۴، ح ۱۴.
- [۷۸] . [۷۸] . همان، ص ۳۲۵، ح ۱۷.
- [۷۹] . [۷۹] . همان، ص ۳۲۶، ح ۲۰.
- [۸۰] . [۸۰] . آل عمران / ۱۹۰ - ۱۹۱.
- [۸۱] . [۸۱] . یونس / ۶۷.
- [۸۲] . [۸۲] . رعد / ۳ - ۴.

- [۸۳] . [۸۳] . حج / ۵ .
- [۸۴] . [۸۴] . روم / ۲۰ - ۲۱ .
- [۸۵] . [۸۵] . روم / ۴۸ .
- [۸۶] . [۸۶] . یس / ۸۰ .
- [۸۷] . [۸۷] . زمر / ۴۲ .
- [۸۸] . [۸۸] . شوري / ۳۲ - ۳۳ .
- [۸۹] . [۸۹] . واقعه / ۶۳ - ۷۲ .
- [۹۰] . [۹۰] . عبس / ۲۴ - ۳۲ .
- [۹۱] . [۹۱] . بقره / ۲۳ .
- [۹۲] . [۹۲] . یونس / ۳۸ .
- [۹۳] . [۹۳] . هود / ۱۳ .
- [۹۴] . [۹۴] . اسرا / ۸۲ .
- [۹۵] . [۹۵] . اسرا، ۸۸ .
- [۹۶] . [۹۶] . فرقان / ۳۰ .
- [۹۷] . [۹۷] . محمد / ۲۴ .
- [۹۸] . [۹۸] . قمر / ۱۷ .
- [۹۹] . [۹۹] . حشر / ۲۱ .
- [۱۰۰] . [۱۰۰] . واقعه / ۷۷ - ۷۹ .
- [۱۰۱] . [۱۰۱] . نسا / ۷۸ .
- [۱۰۲] . [۱۰۲] . جمعه / ۸ .
- [۱۰۳] . [۱۰۳] . مؤمنون / ۹۹ - ۱۰۰ .
- [۱۰۴] . [۱۰۴] . نحل / ۳۲ .
- [۱۰۵] . [۱۰۵] . بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۸، باب ۴، ح ۱۵ .
- [۱۰۶] . [۱۰۶] . همان، ص ۱۲۹، ح ۱۸ .
- [۱۰۷] . [۱۰۷] . همان، ص ۱۳۰، ح ۲۱ .

[۱۰۸] . [۱۰۸] . همان، ص ۱۳۳، ح ۳۲.

[۱۰۹] . [۱۰۹] . همان، ص ۱۳۷، ح ۴۱.

[۱۱۰] . [۱۱۰] . همان، ص ۱۲۷، ح ۹.

[۱۱۱] . [۱۱۱] . انفال / ۵۰.

[۱۱۲] . [۱۱۲] . انعام / ۹۳.

[۱۱۳] . [۱۱۳] . مؤمنون / ۱۱۵.

[۱۱۴] . [۱۱۴] . یس / ۷۸ - ۷۹.

[۱۱۵] . [۱۱۵] . حج / ۱ - ۲.